



انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

سفر به ولایت عزراییل

«یک برداشت از رویکرد جلال آل احمد به معضل صهیونیسم»

بیژن تقی‌زاده

اشاره

سخن گفتن از جلال آل احمد، عقاید، زندگی و آثارش بسیار سخت است. سخت است چون تلاطم فکری او طبیعی هر اندیشمند و متفکری نیست و یافتن حقیقت از این دریای متلاطم بسیار دشوار. از سوی دیگر سخن گفتن از جلال آسان است چون این دریای متلاطم زلال است و آنگاه که به ساحل نزدیک می‌شود دیگر از کف امواج نیز خبری نیست.

جلال آل احمد در مورد فلسطین، صهیونیسم و یهود، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد که البته همه آنها در یک راستا نیست بلکه بعضی، بعض دیگر را نقض و حتی نسخ می‌کند. از جلال در مورد فلسطین باید به آثار و دیدگاه‌های متأخر و نزدیک به زمان فوتش توجه کرد و دیگر اینکه برداشت وی از برخی تحولات را باید در آن زمان مورد بررسی قرار داد؛ مثل اینکه در بازدید از موزه یادواشم در قدس، نباید انتظار انکار هولوکاست را از ایشان داشت.

متن حاضر یکی از ده‌ها نوشته‌ای است که می‌تواند جلال را معرفی کند و یقیناً تنها اثر برای معرفی جلال در مورد موضوع فلسطین نیست. بیش از پیش برای تکامل اثر در این مسیر، نیازمند نظر شما عزیز هستیم.





چکیده

در میان آثار جلال، یک اثر پیرامون مسئله فلسطین و اسرائیل^۱ وجود دارد؛ اثری که ماحصل سفر و مطالعات وی به اسرائیل و در مورد اسرائیل می‌باشد. شمس آل احمد (برادر جلال) دو مقاله جلال که در سال ۴۳ با عنوان «ولایت اسرائیل» در مجله/ندیشه و هنر و «تامه یک دوست ایرانی فرنگ‌نشسته» در هفته‌نامه دنیای جدید منتشر گردید، را در کتابی تحت عنوان سفر به ولایت عزرائیل جمع‌آوری نمود.

مقاله اول جلال دریافت او از آرمان‌شهر سیستم سوسیالیستی اسرائیل است و مقاله دوم حاصل بیداری و آگاهی جلال نسبت به ماهیت غاصب بودن و دروغ بودن کارکرد سیستم کیبوتص در اسرائیل از سال ۴۳ تا ۴۶ می‌باشد. چرایی و دلیل نگارش دو مقاله متضاد جلال راجع به اسرائیل، سؤال این نگارش است که تلاش می‌شود در اینجا بدان پاسخ داده شود.

مقدمه

با شهرتی که جلال در زندگی ادبی خود بر جای گذارد، زندگینامه‌اش را همگان خوانده‌اند. اگرچه وی در سال ۱۳۰۲ در محله پانچار تهران به دنیا آمد و در خانواده‌ای مذهبی-روحانی رشد یافت و در زمره سادات علوی بود اما در سال ۱۳۲۲ زمانی که دانشجوی کارشناسی رشته ادبیات فارسی در دانشسرای عالی بود، وارد حزب توده گردید. شهرت جلال بیشتر از آنکه در حوزه سیاسی باشد، در حوزه ادبیات است. اگرچه آثار وی همچون *عزیزدگی*، *در خدمت و خیانت*، *روشنفکران*، *نفرین زمین* و... رنگ و بوی سیاسی و انتقادی-اجتماعی دارد، اما در حوزه ادبیات مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ به ویژه آنکه وی از همان اوان جوانی وارد احزاب سیاسی گردید.

رژیم پهلوی به استناد اسناد ساواک و روشنفکری وابسته به این رژیم، به اعتبار این که جلال روحی حقیقت‌جو و جست‌وجوگر داشت تلاش می‌کردند وی را فردی احساساتی و به لحاظ سیاسی دارای عدم ثبات و پشتکار معرفی نمایند که همواره نسبت به نظام (شاهنشاهی) و جامعه ایران، بدبین بود و جنبه‌های تند انتقادی و

۱. ذکر عنوان «اسرائیل» در این مقاله، به معنای تأیید موجودیت رژیم صهیونیستی به عنوان یک کشور نیست.

بعضاً انقلابی داشت.^۱ وی در سال ۱۳۲۶ بعد از دریافت دانشنامه کارشناسی، وارد وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش کنونی) گردید. اگرچه در قبل و بعد از آن سال فعالیت‌های سیاسی و تألیفاتی خود را ادامه می‌داد، اما همچنان دبیری شغل اصلی وی بود.

جلال تا سال ۱۳۲۶ مانند اغلب تحصیل کرده‌های این دوره به علت حاکمیت رژیم‌های وابسته و ظالمانه‌ای چون رژیم پهلوی، در کشور و مصائبی که از سیطره این رژیم‌ها بر ایران می‌رفت، تحت تأثیر شعارهای عدالت‌نمای جریان چپ بود و تجلی این شعارها را در حزب توده می‌دید؛ لذا در جست‌وجوی یک آرمان‌شهر زمینی و به زعم خود عادلانه، فعالیت‌های سیاسی خود را در درون این حزب ادامه داد و عضو شورای نویسندگان حزب توده و از گردانندگان روزنامه مردم بود. وی تا مرحله عضویت در کمیته ایالتی پیش رفت و در سال ۱۳۲۶ همراه با خلیل ملکی و برخی دیگر از سیاسیون این دوره، پی به ماهیت وابسته و دروغین این حزب برد و از آن جدا شد. در سال ۱۳۳۰-۱۳۲۹ به حزب زحمتکشان پیوست و تا سال ۱۳۳۱ از سخنگویان و نویسندگان مؤثر این حزب بود. او در سال ۱۳۳۱ همراه با خلیل ملکی از حزب زحمتکشان منشعب شدند و حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را تأسیس کردند؛ بدین ترتیب آل‌احمد تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ از همکاران نزدیک ملکی و از اعضای هیئت تحریریه نشریات حزب نیروی سوم بود. شاید عملکرد جریان‌های چپ و غرب‌گرا در خیانت به نهضت ملی شدن نفت باعث شد که جلال پس از شکست این نهضت از فعالیت رسمی در حزب کناره‌گیری کند و به تألیفات آثار انتقادی خود پردازد.^۲

جلال در همین سال‌هاست که کتاب *بازگشت از شوروی* آندره ژید و نیز کتاب *دست‌های آلوده* ژان پل سارتر را ترجمه کرد^۳ تا در حقیقت موضع انتقادی خود را نسبت به سیاست‌های استالینی جریان چپ در ایران نشان دهد. از نظر جلال شکست نهضت ملی و برد کمپانی‌های نفتی، حاصل رسوبات کجروی‌های جریان چپ و سازش آنها با استبداد و امپریالیسم بود که شکست نهضت را به پای سرسپردگان وابسته به این جریان در کشور نوشت. شاید به انگیزه جبران این

۱. جلال آل‌احمد به *روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۳. جلال آل‌احمد، «مثلاً شرح احوالات»، *کتاب فرهنگ* (جلال مرد امروز)، تهران، کیهان، ۱۳۸۳، ص ۴۰.

خطای تاریخی بود که شخصیتی چون جلال، پس از شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت سکوت اجباری مجددی را انتخاب کرد تا فرصتی باشد برای به جد در خویش نگریستن و در جست‌وجوی علت آن شکست‌ها به پیرامون خود دقیق شدن و سفر به دور مملکت و حاصلش کتاب‌های *اورازان*، *تات‌نشینان بلوک زهرا* و *جزیره خارک* و توجه به مصائب اجتماعی ایران در این دوره به جای جست‌وجو در ایدئولوژی‌های تخیلی استالینیستی و سوسیالیستی.^۱

به قول جلال: همین جوری‌ها بود که آن جوانک از خانواده گریخته و از بلبشوی ناشی از جنگ و آن سیاست‌بازی‌ها سر سالم به در برده، متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتی اجتماع ایرانی‌ها با آنچه به اسم تحول و ترقی و در واقع به صورت دنباله‌روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و امریکا دارد و مملکت را به سمت مستعمره بودن می‌برد و بدلش می‌کند به مصرف‌کننده تنهای کمپانی‌ها، شد.^۲

این بازنگری در خویش، جلال را به سمت نگارش کتاب *عزیزدگی* برد. جلال در فضای بازنگری‌های *عزیزدگی* در سال ۱۳۴۱ بود که به نهضت امام و پس از آن به تجدید نظر مطلق در باورها و اندیشه‌های خود رسید و در *خدمت و خیانت روشنفکران* را در سال ۱۳۴۳ نوشت. دگردیسی جلال در میان روشنفکران ایرانی الگوی بی‌بدیلی است که کمتر، از این زاویه بدان پرداخته می‌شود. در تاریخ منورالفکری ایران این دگردیسی، از خود و فرهنگ خودی بریدن و به غیر و فرهنگ دیگر پیوستن آغاز می‌شود اما جلال آل‌احمد در سنت ناپسندیده منورالفکری ایران هجرت وارونه‌ای دارد. او در *عنفوان جوانی* که هنوز درکی از خود و هویت خود ندارد به غیر متصل می‌شود اما هر چه پخته‌تر می‌گردد از غیر بریده و به خود بازمی‌گردد. *عزیزدگی* جلال، نقطه این انفصال تاریخی برای روشنفکری متعهد است که هیچ‌گاه الگوی جریان منورالفکری واقع نشد و از این جهت جلال آل‌احمد استثنایی است.

کلافگی ناشی از سکوت اجباری پس از نگارش کتاب *عزیزدگی* گویی فضایی بود که جلال در آموخته‌های این فضا باید از رسوبات باقی‌مانده فکر غربی و تمامی شقوق چپ و راست و سوسیالیستی و صهیونیستی نیز خود را خلاص می‌کرد. برای شخصیت‌هایی چون جلال آل‌احمد که هنوز خود را خسی در میقات

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۱.

جلال با تمام وجود واقف به کارکرد تأسیس اسرائیل توسط دول غربی در سرزمین‌های اسلامی بود لذا از این جهت اسرائیل را منشأ خطری جدی برای جهان اسلام می‌دانست

نمی‌دیدند این گسست وقتی اتفاق می‌افتد که مبتنی بر مشاهدات و واقعیت‌های عینی باشد نه تصویرهای خیالی کسانی که در ذهن خود برای دیگران می‌سازند. رفتن به اروپا و اسرائیل در سال ۴۱، تشریف به حج در سال ۴۳ و سفر به شوروی و امریکا در سال ۴۴ فرآیندی بود که جلال را وارد دنیای حقیقی این آرمان‌شهرها کرد.

دستاوردهای این سفرها را می‌توان در سه اثر ماندگار مشاهده کرد. جلال با نگارش کتاب *حسی در میقات* از گذشته الحادی خود برید و با نگارش کتاب *در خدمت و حیانت روشنفکران* در سال ۱۳۴۵ از گذشته سیاسی خود انتقاد آتشی‌نی کرد و بالاخره آخرین رسوبات این آرمان‌شهرهای خیالی را با نگارش «نامه یک دوست ایرانی فرنگ‌نشسته» در سال ۱۳۴۶ در افشای ماهیت وابسته رژیم صهیونیستی و آرمان‌شهر دروغین سوسیالیسم خاورمیانه‌ای این رژیم از خود دور کرد. به عبارت دیگر جلال در این کتاب‌ها تمام گذشته خود را به محاکمه وجدان خود کشید و صادقانه خود را محکوم کرد؛ جسارتی که هیچ‌کدام از جریان‌های منورالفکری ایران به‌رغم کارنامه‌های سیاه و نامیمونی که در پرونده تاریخی خود دارند، نکردند.

با تفصیل مذکور باید گفت که از میان آثار جلال دو اثرش پیرامون مسئله فلسطین و رژیم صهیونیستی است که با بررسی و واکاوی این دو اثر شاید بتوان به آرا و اندیشه‌های جلال در مورد فلسطین و اسرائیل پی برد. هر دو اثر تحت تأثیر شعارهای سوسیالیسم خاورمیانه‌ای جریان چپ صهیونیستی و ملهم از سفری است که وی به اسرائیل داشته و مطالعاتی که به زعم خود در زمینه سوسیالیسم دهقانی اسرائیل انجام داده است.

اولین نگارش وی مربوط می‌شود به مقاله‌ای با عنوان «ولایت اسرائیل» که در مهرماه سال ۱۳۴۳ در شماره ۴ ماهنامه *ندیشه و هنر* با مدیریت ناصر وثوقی چاپ گردید. همان‌گونه که بیان شد این مقاله تحت تأثیر سفری بود که وی از ۱۵ تا ۲۸ بهمن‌ماه سال ۱۳۴۱ به همراه همسرش سیمین دانشور به اسرائیل داشتند. این مقاله حاصل مشاهدات و پیش‌زمینه‌های فکری درباره سفر به اسرائیل بوده است و همچنین موضوعی که فصل اول این نگارش را به خود اختصاص می‌دهد.



رژیم پهلوی به استناد اسناد ساواک و روشنفکری وابسته به این رژیم، به اعتبار این که جلال روحی حقیقت جو و جست و جوگر داشت تلاش می کردند وی را فردی احساساتی و به لحاظ سیاسی دارای عدم ثبات و پشتکار معرفی نمایند که همواره نسبت به نظام (شاهنشاهی) و جامعه ایران، بدبین بود و جنبه های تند انتقادی و بعضاً انقلابی داشت

اما فصل دوم این نگارش به مقاله دوم جلال با عنوان «نامه یک دوست ایرانی فرنگ نشسته»^۱ برمی گردد که در سوم تیرماه ۱۳۴۶ در هفته نامه *دنیای جدید* با مدیرمسئولی سیروس طاهباز با نسخی محدود چاپ شد ولی به دلیل جمع آوری نسخ و توقیف هفته نامه توسط ساواک، مقاله دیگر چاپ نشد و بعدها نشر ابورشاد قم با توجه به موضوع، خود عنوانی با نام «اسرائیل، عامل امپریالیسم» را انتخاب و مقاله مذکور را چاپ و منتشر نمود.

شایان ذکر است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آقای شمس آل احمد هر دو مقاله را در یک کتاب تجمیع و با عنوان *سفر به ولایت عزرائیل* منتشر کرد که سه فصل اول مربوط به مقاله اول

جلال و فصل چهارم با عنوان «آغاز یک نفرت» مربوط به مقاله دوم جلال می باشد. نگارش پیش رو نیز به دو بخش تقسیم می شود؛ به این دلیل که مقاله دوم جلال (نامه یک دوست ایرانی فرنگ نشسته) که مورد توجه علما نیز بود نسبت به مقاله اول (ولایت اسرائیل)، چرخشی کاملاً متفاوت دارد. به هر میزان که مقاله اول جلال نگرشی غیر واقعی و تخیلی نسبت به اسرائیل و تحت تأثیر القانات امپریالیستی در موفقیت های سوسیالیست خاورمیانه ای رژیم صهیونیستی برای الگوسازی در مقابل سوسیالیسم روسی است، مقاله دوم روحیه ای مقابله جویانه و نفرت آمیز از اسرائیل به خود گرفته است.^۲ لذا در اینجا ضمن تجزیه و تحلیل دو مقاله مذکور تحت قالب دو بخش، به بررسی علل و زمینه های فکری نگارش هر یک از مقالات جلال پیرامون مسئله فلسطین و اسرائیل پرداخته می شود.

۱. نامه مذکور، نامه ای ساختگی است.

۲. این نکته نیز قابل ذکر است که تاکنون به غیر از کتاب *سفر به مصر، جلال و فلسطین* آقای براهنی، نوشته دیگری در مورد نگاه جلال به موضوع فلسطین یا اسرائیل به رشته تحریر درنیامده است.

در جست‌وجوی آرمان‌شهر خاورمیانه‌ای و سفر به ولایت عزرائیل

سفر جلال به اسرائیل سفری بود ۱۴ روزه که از ۱۵ بهمن سال ۱۳۴۱ آغاز شد و تا ۲۸ همان ماه ادامه داشت.^۱ می‌گویند انگیزه سفر جلال به اسرائیل در سال ۱۳۴۱ نه به جهت سیاحت یا امور سیاسی، بلکه مبنای تحقیقاتی و در راستای استوارسازی پایه‌های علمی سوسیالیسم با اندکی انگیزه ناسیونالیسم شرقی یا به قول وی «من شرقی غیر عرب» بود. شمس‌آل‌احمد به زعم خود می‌گوید: جلال قرار بود سفرنامه‌های خارجی خود را به نام «چهار کعبه» به چاپ برساند. احتمال می‌دهم منظور و قصد او از نام چهار کعبه عبارت بوده باشد از:

۱. کعبه نخست زیارتگاه مسلمین جهان؛
 ۲. کعبه دوم بیت‌المقدس زیارتگاه مشترک مسلمین، مسیحیان و یهود؛
 ۳. کعبه سوم، فرنگ و ینگه‌دنیا، زیارتگاه هرهری‌مذهب‌های غربزده؛
 ۴. کعبه چهارم روسیه و شوروی، زیارتگاه چپ‌های استالینی.^۲
- اما صرف‌نظر از تمامی این گمانه‌زنی‌ها در پیدا کردن انگیزه سفر جلال به اسرائیل، خود وی در ابتدای سفرنامه تا حدود زیادی روحیه عرب‌ستیزی خود را که تحت تأثیر القائنات باستان‌گرایی دوران پهلوی است در این مسئله بی‌تأثیر نمی‌بیند و این کمین‌گاهی بود که اغلب روشنفکران این دوره به بهانه عرب‌ستیزی، ابزار دست استعمار غرب و استبداد وابسته به آن قرار گرفتند و در بست خود را تحت سیطره غرب قرار دادند.
- با تفصیل مذکور انتشار مقاله «ولایت اسرائیل»، انتقادات نسل جوان مذهبی و ملی این دوران را به همراه داشت. مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

دقیقاً یادم نیست کدام مقاله یا کتاب، مرا با جلال آشنا کرد؛ دو کتاب *عرب‌زدگی و دست‌های آلوده* جزء قدیمی‌ترین کتاب‌هایی است که از او دیده و داشته‌ام. اما آشنایی بیشتر من به وسیله و به برکت مقاله ولایت اسرائیل شد که گله و اعتراض من و خیلی از جوان‌های امیدوار آن روزگار را برانگیخت. آمد

۱. مئیر عزری سفیر سابق اسرائیل در ایران از تلاش گسترده خود برای دیدار روشنفکران و اساتید دانشگاه‌های ایرانی از فلسطین اشغالی در خاطرات خود می‌گوید؛ چراکه از آثار آنها و یادداشت‌هایشان پس از سفر حداکثر استفاده را برای تبلیغ صهیونیسم می‌برد؛ ولی از جلال و سفر او به فلسطین اشغالی هیچ نمی‌گوید. در واقع معلوم نیست که جلال با هماهنگی آنها به فلسطین رفته یا خیر.

۲. مقدمه بر کتاب *سفر به ولایت عزرائیل*.



تهران... تلفنی با او تماس گرفتم و مریدانه اعتراض کردم. با این

که جواب درستی نداد، از ارادتم به او چیزی کم نشد.^۱

برای روح حقیقت‌جوی جلال که در جست‌وجوی عدالت واقعی، از بد روزگار به دام کمونیسم و سوسیالیسم افتاده بود توجه به سوسیالیسم خاورمیانه‌ای صهیونیسم از سر شیفتگی نسبت به اسراییل نبود که در این دوران اغلب سوسیالیست‌های ایرانی گرفتار آن بودند و جریان سوم و خلیل ملکی در نشریه علم و زندگی و نبرد زندگی آن را تبلیغ می‌کردند. شاید همین روح حقیقت‌جو بود که جلال را رهسپار اسراییل کرد تا از نزدیک این آرمان‌شهر صهیونیستی را که بدجوری دل سوسیالیست‌های ایرانی را برده بود، ببیند.

جلال با تمام وجود واقف به کارکرد تأسیس اسراییل توسط دول غربی در سرزمین‌های اسلامی بود لذا از این جهت اسراییل را منشأ خطری جدی برای جهان اسلام می‌دانست و در همان ابتدای سفرنامه می‌گوید که اسراییل در شرایط فعلی چهار کارکرد برجسته برای غرب دارد:

۱. از نظر من شرقی سر پل مطمئنی است برای سرمایه‌گذاری

غرب که پس از جنگ دوم به صورتی دیگر و به لباسی دیگر در شرق نمودار شده است و من با این قسمت اسراییل بگومگوی فراوان دارم.

۲. تجسم خشن کفاره‌گناهای است که در سال‌های جنگ دوم، فاشیست‌ها مرتکب شدند. درست توجه کنید که گناهی است که غربی مرتکب شده است و من شرقی کفاره می‌دهم.

۳. سرمایه‌ای است که غربی صادر می‌کند و من شرقی پایگاه می‌دهم.

۴. مسیحیت حجابی از اسراییل میان خود و عالم اسلامی کشیده است تا ما خطر اصلی را نبینیم.^۲

با همه توجهاتی که جلال نسبت به چنین نقش‌هایی از تأسیس اسراییل در خاورمیانه داشت او تمایل داشت که از نزدیک آرمان‌شهری را که سوسیالیست‌های ایرانی شیفته آن شده بودند و در مقابل مزارع اشتراکی روسی (کلخوزها) مزارع

۱. جلال آل‌احمد، سفر به ولایت عزرائیل، با مقدمه و نظارت شمس آل‌احمد، تهران، مجید، ۱۳۷۳، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۷.



اشتراکی صهیونیستی (کیبوتص‌ها) را تبلیغ می‌کردند، لمس کند. جلال در این دوران به همراه جریان نیروی سوم که رهبری آن دست خلیل ملکی بود، مترجم سوسیالیسم دهقانی بود و از آنجایی که سوسیالیسم روسیه با سوسیالیسم استالینی ترکیب شده بود، در پی جایگزینی سوسیالیسم روس با سوسیالیسم مشابه دیگری بودند. جلال در توجیه سفر خود به اسراییل می‌گوید: «در جست‌وجوی چیزی به نام «کلخوز» نهادن بودیم که عاقبت به «کیبوتص» دست یافتیم.»^۱ وی گمان می‌کرد که چون اسراییل مزارع اشتراکی (کیبوتص) دهقانی دارد، حتماً کشوری سوسیالیستی است. جلال نحوه آشنایی خود را با سیستم دهقانی و سوسیالیستی کیبوتص چنین بیان می‌دارد:

دکانی بود و شاید هنوز هم هست در لاله‌زار. پارچه‌فروشی و خیاطی به اسم «ملا مد» که توزیع‌کننده نشریات اسراییلی نیز بود و من آن وقت‌ها مستأجر خانه نادرپور بودم در کوچه نکیسای لاله‌زار و هر روز گذارم از جلوی آن دکان بود. آن انتشارات را پشت شیشه می‌گذاشت که مردم ببینند. تا من هم دیدم و گرفتم و خواندم و حسین ملک را خبر کردم و کار به جایی کشید که ما دو نفر شدیم مشتری پر و پا قرص روزنامه و مجله‌ها و کتابچه‌های اسراییلی و از آن پس بود که حسین ملک چیزی درباره «کیبوتص» منتشر کرد. سپس [مجله] علم و زندگی وارد گود شد و ما جمعاً شدیم برگرداننده آنچه از سوسیالیسم دهقانی اسراییل به این مملکت می‌رسید.^۲

بنابراین جاذبه‌هایی که دورا دور خیابان لاله‌زار^۳ از اسراییل برای جلال مصور شده بود، از کشش‌های اصلی حضور و سفر جلال به اسراییل بود. لذا امری طبیعی است هنگامی که اسراییل برای «من شرقی جلال» از شرق به دنیای «غرب» وارد

۱. جلال آل‌احمد، همان، ص ۲۸.

۲. جلال آل‌احمد، سفر به ولایت عزرائیل، همان، ص ۲۸.

۳. رضا پراهنی، سفر مصر و جلال آل‌احمد و فلسطین، اول، ۱۳۶۳، ص ۱۶۱.



شده^۱ و برای جلال الگویی اجتماعی و سوسیال دموکراسی گردیده و به عبارت دیگر بهشت برینی که در مجلات و مقالات اسرائیلی به تصور کشیده شده بود، می‌تواند دلیل عمده سفر جلال به اسرائیل باشد.

شاید سفر جلال به اسرائیل و مشاهده آرمان‌شهر دروغین مزارع اشتراکی صهیونیستی در فروپاشی اعتقادات سوسیالیستی وی بی‌تأثیر نباشد. وی با مشاهده آموزه‌های نظامی‌گری در سوسیالیسم صهیونیستی به درستی متوجه می‌شود که مزارع اشتراکی (کیبوتص) در اسرائیل مرحله گذار می‌باشد و در نهایت کیبوتص‌ها از بین خواهد رفت. به عبارت دیگر آرمان‌شهری که جلال قبل از سفر به اسرائیل از سوسیالیسم خاورمیانه‌ای برای خود ساخته بود فروپاشید. وی بیان می‌دارد:

سنگ بنای اصلی اسرائیل، کیبوتص‌ها هستند که انگار دارند زیر پی می‌مانند... استقرار در یک کیبوتص در آغاز کار، نوعی فرار از آوارگی بوده است و جست‌وجوی استقرار. و ناچار بازگشت به زمین و حالا که دولت اسرائیل مستقر شده است و مرد عادی اسرائیلی خودش را پاگیر شده در زمین احساس می‌کند، آن روحیه کنده‌شده بودن از زمین، رخت بر بسته. دیگر حاجتی به این ندارد که فقط کشاورز بماند و بعد این که هر بنیان اجتماعی اگر با زمان پیش‌نرود متحجر می‌شود و معنی‌اش را از دست می‌دهد و اصلاً کم‌کم حرف این است که این زندگی اشتراکی کیبوتص را که تحمیل شرایط غیر عادی اوایل استقرار در این اراضی بود، به هم بزنییم و به اساس خانواده برگردیم. روزهایی که کیبوتص‌ها تأسیس می‌شدند، اهالی یک نوع زندگی سربازی داشتند و در محیط سربازخانه کار می‌کردند ولی حالا آن ایام گذشته و من حتم دارم که کیبوتص ور خواهد افتاد.^۲

۱. جلال بیان می‌دارد که برای من، غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی، بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت آفریقای جنوبی هم تکه‌ای از غرب است. گرچه در منتهی‌البه جنوب آفریقا است و اغلب ممالک امریکای لاتین جزو شرق‌اند. ر.ک: جلال آل‌احمد، *نمیرندگی*، تهران، خرم، ص ۷.

۲. جلال آل‌احمد، *سفر به ولایت عزرائیل*، همان، ص ۳۹.

چهار سال بعد از سفر او و با گذشت زمان و مخالفت‌های حضرت امام، مردم و روحانیون با اسرائیل در کنار شناخت‌شناسی خود جلال نسبت به اسرائیل رویکردی انقلابی نسبت به اسرائیل به وجود آمد

به عبارت دیگر با این بیان جلال، می‌توان دریافت که در پایان سفر او، آن مطالعات و مقاله‌هایی که به همراه خلیل ملکی و حسین ملک نوشته بودند و به قول جلال مترجمان نشریات اسرائیلی به فارسی شده بودند به یکباره دور ریخته شد و آن بهشتی که جلال برای خود از سیستم زندگی در اسرائیل (کیبوتص)

ساخته بود، به یکباره فرو ریخت و به این نتیجه رسید که کیبوتص طبعی تو خالی است و محیطی سربازخانه‌ای و اشتراکی بر آن حاکم است؛ ضمن اینکه کیبوتص وضعیت پایداری نبوده و مرحله‌ای گذار برای استقرار رژیم صهیونیستی می‌باشد.

بازگشت به خویشتن و «نامه یک دوست ایرانی فرنگ‌نشسته»

سفر جلال به ولایت اسرائیل آرمان‌شهر سوسیالیسم خاورمیانه‌ای را که بعضی از جریان‌های چپ تصور می‌کردند می‌تواند جایگزین سوسیالیسم روسی در ایران شود، مورد تردید قرار می‌دهد. بعد از این سفر دیگر رویکرد جلال به اسرائیل رویکرد آرمانی نبود. بنابراین اقدام به مطالعه و غوری بیشتر نسبت به ماهیت این رژیم نمود؛ به طوری که اگر جلال چهار سال زودتر و بعد از انتشار مقاله «ولایت اسرائیل» بدردود حیات گفته بود، چهره‌ای که از جلال برای مسلمانان ایران و جهان باقی می‌ماند، چهره شیفته به سوسیالیسم و کیبوتص اسرائیل بود. اما به قول خودش شلاق حوادث بیدارکننده‌تر از هر پند و موعظه‌ای بود.^۱ شلاق حوادث چنان در وی اثر نمود که چهار سال بعد مقاله‌ای انقلابی به رشته تحریر درآورد. دیگر جلال همان جلالی نبود که مقاله «سفر به اسرائیل» را در جست‌وجوی اتوپیای کیبوتص نوشت. در این مقاله نه تنها دیگر از تعریف و تمجید شیوه حکومتی و اقتصادی رژیم صهیونیستی خبری نبود بلکه اسرائیل و استعمارگران حامی اسرائیل مورد شماتت قرار گرفتند.

به نظر می‌رسد رهیافت‌های جلال در سوسیالیسم خاورمیانه‌ای صهیونیستی، دوستان سوسیالیست او را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ برای مثال خلیل ملکی

۱. جلال آل‌احمد، *اسرائیل، عامل امپریالیسم*، کاروان، ۱۳۵۷، ص ۱۴.



که حدود ۱۰ سال قبل (۱۳۳۲) از حامیان پر و پا قرص کیبوتص و سوسیالیسم دهقانی اسراییل بود و آن را جایگزین شایسته سوسیالیسم استالینی برای مردم خاورمیانه می‌دید تحت تأثیر تغییرات ایدئولوژیک اندیشه‌های جلال قرار گرفت. رگه‌های این چرخش ایدئولوژیک را می‌توان در دیدار چند تن از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها در تاریخ ۴۷/۱۰/۱۳ در منزل خلیل ملکی مشاهده کرد. در این دیدار ملکی اظهار داشت:

جلال بیمار است. من دیروز با او ملاقات نمودم. جلال مقاله‌ای تحت عنوان «دسته چاقوکش حرفه‌ای در خاورمیانه» که مربوط به اقدامات و ماهیت دولت اسراییل است، تدوین نموده و قرار است آن را منتشر نماید.^۱ در این مقاله دولت اسراییل چاقوکش حرفه‌ای خاورمیانه معرفی شده است. علی نیرومند که یکی از حاضرین بود، سؤال نمود، چرا کشورهای غربی باطناً به دولت اسراییل کمک می‌کنند و در ظاهر در شورای امنیت سازمان ملل، دولت اسراییل را محکوم می‌نمایند؟ ملکی جواب داد امپریالیست‌های غربی در کشورهای عربی منافعی دارند هم از لحاظ نفت و هم داشتن پایگاه، لذا باید سیاست آنها چنین باشد.^۲

این گفت‌وگو نشان می‌دهد که دوستان سوسیالیست جلال، دیگر آن عصبیت‌های اولیه را نسبت به اسراییل و سوسیالیسم خاورمیانه‌ای ندارند. با فروپاشی القاتات سوسیالیسم صهیونیستی در اندیشه‌های جلال و ترک برداشتن تعصبات ایدئولوژیک، جلال پا را فراتر از حوزه سوسیالیسم برده و با غور در ماهیت رژیم صهیونیستی به نتایجی انقلاب‌گونه دست می‌یابد که تا پایان عمر از آن عدول نکرد. جلال قبل از سفر به ولایت اسراییل ابتدا بر این باور بود که تأسیس این رژیم، هم برای شرق نقطه قوت است و هم نقطه تهدید. نقطه قوت از این جهت که روشنفکر شرقی برای تجدد و ترقی دیگر نیازی به جست‌وجو در الگوهای غربی ندارد بلکه این الگو را می‌تواند در گستره‌ای از توکیو تا تل‌آویو در نمونه‌های آرمانی سوسیالیسم اسراییلی و لیبرالیسم ژاپنی به دست

۱. مقاله‌ای که هیچ‌گاه منتشر نشد.

۲. جلال آل‌احمد به روایت استاد ساواک، همان، ص ۲۱۶.

آورد. جلال این رویکرد را فرصت بزرگی برای مردم شرق می‌دانست. قبل از سفر به ولایت اسرائیل، نگرانی جلال از سیطره ویرانگر غرب و غریزدگی بر شرق و روشنفکران شرقی، مانع شناخت دقیق او از ماهیت رژیم صهیونیستی و شعارهای سوسیالیستی آن به عنوان مهره‌ای خطرناک در دست غرب شد. این سفر چشمان جلال را به روی واقعیت‌های این رژیم و سوسیالیسم غربی آن نه سوسیالیسم شرقی باز کرد. جلال این نگرانی را در سفرنامه خود این‌گونه منعکس می‌کند:

اگر از دریچه یک چشم شرقی بنگری که منم (خالی از تعصب و غلو و کینه) و نگران آینده شرقی که یک سرش تل آویو است و سر دیگری توکیو و همین شرق است که محل حوادث آینده است و امید خسته از غرب و غریزدگی است، در چشم این شرقی اسرائیل با همه معاییش و همه تضادهایی که در درون نهفته دارد مبنای قدرتی است و قدم اول است به عنوان نوید آینده‌هایی که نه چندان دور است.^۱

جلال با این توهم نسبت به اسرائیل به این کشور سفر می‌کند و با مشاهده واقعیات آن، تمام آرمان‌شهر شرقی او فرو می‌ریزد و گرفتار یک انقلاب درونی می‌شود؛ انقلابی که او را به هویت اصیل ایرانی-اسلامی برمی‌گرداند. جلال یکی از دلایل انقلاب درونی خود را چنین بیان می‌دارد:

تنها سر بحران‌های سیاسی و اجتماعی حاد است که کلمات و عبارات و اعمال و اقدامات مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند. تنها سر بزنگاه‌ها است که معلوم می‌شود هر فرقه و هر کس چند مرده حلاج است و تنها سر پل‌های خر بگیری است که می‌توان به دقت نیروهای دوست و دشمن را بررسی کرد؛ و چنین شرایطی اخیراً به مناسبت جنگ خاورمیانه پیش آمده و مهره‌ها را نشان داد و داغ‌ها را بر پیشانی‌ها زد.^۲

به عبارت دیگر شناخت از اسرائیل و «وجدان» ناراحت باعث شد که جلال اقدام به تدوین مقاله جدید خود کند.

۱. همان، ص ۲۵.

۲. جلال آل‌احمد، *اسرائیل؛ عامل امپریالیسم*، همان، ص ۱۰-۹.



جلال در مقاله «نامه یک دوست ایرانی فرنگ‌نشسته» بیان می‌دارد:

من تعجب می‌کنم که حضراتی که سال‌ها به گوش ما فرو کردند که اسرائیل یک کشور سوسیالیستی است آیا الان شب را با وجدان آرام می‌خوابند؟^۱

جلال که در طول چند سال بعد از نوشتن «ولایت اسرائیل» تجربه بسیاری کسب کرده بود، انگار با پذیرش و ترویج سیستم اسرائیلی، خود را شریک جنایات آنها می‌دانست.

حوادث ۱۵ خرداد سال ۴۲ و بیانیه‌های حضرت امام خمینی (س) در آن سال‌ها بر آرا و افکار جلال نیز تأثیر گذاشت. چهار سال بعد از سفر او و با گذشت زمان و مخالفت‌های حضرت امام، مردم و روحانیون با اسرائیل در کنار شناخت‌شناسی خود جلال نسبت به اسرائیل رویکردی انقلابی نسبت به اسرائیل به وجود آمد. رضا براهنی می‌نویسد:

از آنجایی که من از زبان خود جلال شنیده‌ام که مطالب مربوط به ۱۵ خرداد را جمع‌آوری کرده است و در کتابش هم سهمی برای آن قائل خواهد شد، و از آنجایی که آن سهم را قائل شده، حتی یکی از سخنرانی‌های امام و شاید مهم‌ترین آنها را به عنوان شاهد مثال مطرح ساختن خود از «روشنفکران» سنتی در کتابش به عنوان ضمیمه آورده است، چنین نتیجه می‌گیرم که حتماً وی تحت تأثیر اعتراضات شدید روحانیت به حضور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اسرائیل در ایران قرار گرفته است.^۲

اما با وجود این در صفحه بعد همان توضیحات، آمده است که: «البته فکر نمی‌کنم که فقط اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های روحانیت بود که جلال را به طرف نگارش مقاله *دنیای جدید* [مقاله «نامه یک دوست ایرانی فرنگ‌نشسته» که در نشریه *دنیای جدید* چاپ شد] حرکت داد»^۳ بلکه نگاه عمیق وی نسبت به رژیم صهیونیستی و ماهیت وابسته این رژیم به امپریالیسم جهانی، وی را به این آگاهی

۱. همان، ص ۱۳.

۲. رضا براهنی، *سفر مصر و جلال آل‌احمد و فلسطین*، همان، ص ۱۹۵.

۳. همان، ص ۱۹۶.

جلال نه تنها هیئت حاکمه را در معاونت جنایت اشغالگران محکوم نمود بلکه رژیم شاه را به دلیل اینکه فضای مطبوعاتی را محدود کرده تا روشنفکر ایرانی، قلب حقایق کند و دنباله‌رو غربیان باشد، محکوم می‌کند

رسانیده است.

بعضی‌ها تصور می‌کنند دلایل دیگر تغییرات فکری جلال پیرامون رژیم اشغالگر قدس را باید در درگیری‌ها و مخالفت‌های وی با رژیم پهلوی جست‌وجو کرد. به زعم این افراد از آنجایی که شاه و درباریان رابطه‌ای صمیمانه با اسراییل داشتند، جلال سعی نمود که به کنه موضوع و

ماهیت وجودی اسراییل پی ببرد؛ لذا شناخت و پی بردن به ماهیت اسراییل و تجربه‌اندوزی جلال از این روابط بود که باعث شد تا انگیزه نگارش مقاله «نامه یک دوست ایرانی فرنگ‌نشسته» در جلال شکل بگیرد.

اگرچه این ادعاها محل چرخش‌های ایدئولوژیک بعضی از روشنفکران متعهدی مثل جلال آل‌احمد در گذار از یک آرمان‌شهر خیالی به واقعیت‌های وجودی این آرمان‌شهرها در سیاست جدید غرب نبود اما آنچه در امثال جلال قابل تأمل است این است که رژیم شاه از یک طرف و حامیان غربی و شرقی وی از طرف دیگر، نتوانستند با کشاندن روشنفکرانی چون آل‌احمد به سرزمین‌های اشغالی و نمایش‌های سوسیالیستی در این سرزمین، برای این رژیم در ذهن روشنفکران مسئول و متعهد و بیدار مشروعیت ایجاد کنند.

اگرچه در اوایل سال ۴۶ پس از انتشار مقاله مزبور در روزنامه *دنیای جدید*، گزارشی از یکی از مأموران ساواک درباره جلال تنظیم شد و وی به ساواک احضار گردید و پاسخ جلال به ساواک نشان‌دهنده این است که وی به خاطر مخالفت با شاه از مشاغل دولتی و فعالیت‌های مطبوعاتی ممنوع شده است و این امر نیز خود می‌تواند زمینه‌های کنکاشی جدید از زوایای دیگر نسبت به رابطه رژیم استبدادی پهلوی با رژیم اشغالگر قدس باشد اما چنین فرآیندی به تنهایی عامل تحول دیدگاه جلال نسبت به ماهیت دروغین رژیم صهیونیستی و سوسیالیسم نمایشی وی نبود. جلال از سال ۴۲ با آشنایی با نهضت امام در معرض این چرخش ایدئولوژیک قرار گرفت و مبارزه‌های درونی بین فطرت پاک خداجوی وی و تمایلات سیاسی و ایدئولوژیک آرمان‌شهر این جهانی سوسیالیسم در وی آغاز شد.

رگه‌های اولیه درگیری این تناقض را می‌توان در پاسخ به بازجویی‌های ساواک پیدا کرد. جلال در این بازجویی‌ها می‌گوید:



من یک نفر نویسنده و معلم هستم که باید بنویسم و بگویم و اگر ننویسم و نگویم بیمارم و زندگی من جز تلف کردن نعمت‌های خدا چیز دیگری نیست. دستگاه امنیتی مملکت از مدت‌ها قبل برایم تضيیقاتی فراهم کرده و تمام جرایدی که با آنها همکاری داشته‌ام مرا بیرون انداخته‌اند؛ از دانشسرای عالی بیرونم کردند. با این ترتیب هر چه عرصه را تنگ‌تر کنند من باریک‌تر می‌شوم؛ زیرا حرفم را باید بزنم. به فردی از نهضت ملی ایران بدون وابستگی به هیچ‌یک از دسته‌های آن یکه و تنها با اتکا به قلم خودم برای بیداری و هوشیاری مردم فعالیت می‌کنم زیرا دلم برای بیست میلیون نفر مردم پابره‌نه و گرسنه می‌سوزد.

وی در ادامه این بازجویی می‌گوید:

در مورد مقاله جنگ اعراب و اسراییل هم از غفلت مدیر روزنامه استفاده کردم و مقاله را جا زدم زیرا از طریق مستقیم نمی‌گذارند عقاید مرا بگویم؛ من هم طریقه غیر مستقیم و توأم با تزویر را انتخاب می‌کنم. به عنوان یک نویسنده و ایرانی، روز نزدیکی را پیش‌بینی می‌کنم که جهودکشی در خاورمیانه آغاز می‌شود. بنابراین باید به عنوان یک ایرانی به جهانیان اعلام کنم که ملت ایران با روش کنونی دولت خود در قبال اسراییل موافق نیست و حساب دولت از مردم جدا است چه روزی که جهودکشی شروع شود به طوری که بهایی‌کشی هم شروع خواهد شد؛ باید روزنه نجاتی برای مردم ایران وجود داشته باشد؛ زیرا حیات امپریالیسم غرب در گرو نفت خاورمیانه است و اگر یک ماه نفت به آنها نرسد ناگزیرند به خواسته‌های اعراب تن دهند و آن وقت دست از حمایت اسراییل برخواهند داشت و این ساخته استعمار آماج انتقام و احقاق حق اعراب قرار خواهد گرفت.^۱

۱. جلال آل‌احمد به روایت استاد ساواک، همان، ص ۱۳۵-۱۳۴.

جنایت‌های رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی نه تنها ماهیت دروغین سوسیالیسم خاورمیانه‌ای این رژیم را در اندیشه‌های جلال برملا می‌سازد بلکه ماهیت دروغین ادعاهای غرب را در دفاع از حقوق بشر و آزادی نیز روشن می‌کند. او اروپاییان را به علت اینکه دم از آزادی و آزاداندیشی، انقلاب، دموکراسی و تمدن می‌زنند، اما اتفاقات و جنایاتی که در فلسطین واقع می‌گردد را نادیده می‌گیرند به باد انتقاد می‌گیرد: «دو هفته است که گوشم به رادیو است و چشمم به روزنامه‌ها و حالا نتیجه این سیر و سیاحت را در «فلسفه اروپا» به صورت درد دل برایت می‌نویسم.» اما جلال چه نتیجه‌ای از این سیر و سیاحت در فلسفه اروپا می‌گیرد؟ پاسخ آن را می‌توان در صفحات بعدی مقاله یافت. از نظر جلال، اروپا سودایی جز غارت خاورمیانه در سر ندارد و اسرائیل دست‌نشانده اروپا در خاورمیانه است که مجاز است هرگونه جنایتی انجام دهد؛ به رغم اینکه تمامی این جنایت‌ها به ظاهر مغایر با «فلسفه اروپایی» است، اما آنها بر روی آن جنایات صحنه می‌گذارند. جلال در این مقاله صهیونیست‌ها را اشغالگر معرفی می‌کند و سازمان‌های بین‌المللی را نیز همانند اروپاییان شریک جنایات اسرائیلی‌ها می‌داند:

بیست سال است که یک مشت زورگو به کمک سرمایه‌های بین‌المللی و به برکت سازمان‌های تروریستی صهیون «هاگانا»، خاک فلسطین را اشغال کرده‌اند و یک میلیون ساکنان آن را بیرون ریخته‌اند. بیست سال است که مرتب ذره ذره از خاک اعراب را تصرف می‌کنند. بیست سال است که سازمان ملل از آنها می‌خواهد که آوارگان فلسطین را بگذارند به وطنشان برگردند و آنها با گردن کلفتی رد می‌کنند. در عرض این مدت درست یازده مرتبه از طرف سازمان ملل محکوم به تجاوز شده‌اند و سه مرتبه عملاً به خاک همسایگان تجاوز کرده‌اند و هیچ‌وقت اعراب مقیم فلسطین را اسرائیلی قبول نداشتند.^۱

اگرچه جلال در مقاله پیشین خود به یهودکشی فاشیست‌ها می‌تازد، اما در مقاله اخیرش رویکردی شفاف و غیر مصلحت‌جویانه دارد. وی بیان می‌کند که: رفتاری که دیروز نازی‌ها با یهود کردند، امروز یهود به کمک

۱. جلال آل‌احمد، اسرائیل؛ عامل امپریالیسم، همان، ص ۱۲.



وجدان ناراحت اروپا و امریکا دارد با اعراب می‌کند. به مناسبت اینکه نازیسم- این گل سرسبد تمدن بورژوازی غرب- شش میلیون یهودی فلک‌زده را در آن کوره‌های آدم‌پزی ریخت- امروز دو، سه میلیون عرب‌های فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه‌داران وال‌استریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریک بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده بودند حال به همان یهودی‌ها در خاورمیانه سرپل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه با ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را رو به ملل متحد نبندند! تف بر این تمدن گند بورژوا!^۱

جلال در این مقاله به تاریخ اسرائیل می‌تازد و بیان می‌دارد که پشت سر صهیونیست‌ها، نه یهود بلکه سازمان سیا و امپریالیسم قرار دارند. وی می‌افزاید که اسرائیل کنونی «اسرائیلی است که به عنوان شعبه خاورمیانه امپریالیسم و «سیا» الان دارد تمام شبکه جاسوسی و ضد انقلابی آن اطراف را اداره می‌کند؛ اسرائیلی که اسمش را به عنوان دهن کجی به فلسطینی‌ها انتخاب کرده است.»^۲

جلال در این مقاله رابطه‌ای بین غرب، استعمارگری و صهیونیست‌ها، نه تنها در قضیه فلسطین بلکه در کلیه امور جهانی قایل است:

مطبوعات بورژوا و ارگان‌های پول و منفعت از دوش روشنفکران چپ^۳ بالا رفتند. اسم‌نویسی داوطلبان [برای کمک به رژیم صهیونیستی] شروع شد و پول جمع کردند. حضرت بارون ادمون دو روچیلد دبیر کل اتحادیه طرفداران اسرائیل در کنار نامدارترین عناصر دست چپ قرار گرفت. همه با هم به کمک اسرائیل متمدن! به جنگ اعراب جاهل و وحشی! شتافتند و... در عرض ۴۸ ساعت میزان پولی که در فرانسه برای

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان.

۳. جلال در وصف چپ‌ها بیان می‌دارد: «دست چپ‌ها! حضرات «وجدان جهانی» آنهایی که در مغز پوسیده خود فکر می‌کنند که «رسالت» دفاع از حق را در تمام دنیا دارند!»



اسرائیل جمع شد از ۳ میلیون فرانک گذشت.^۱
جلال در این مقاله حکومت شاه را نیز شریک رژیم صهیونیستی در کشتار و
قتل عام مردم فلسطین و اعراب دانست. وی بیان داشت که:

الان ۹۰ درصد نفت اسراییل را ایران می‌دهد و آن وقت
حکومت ایران از ترس اعراب اعلامیه می‌دهد که ما در مقابل
کمپانی هیچ کاره‌ایم. ایشان خودشان نفت را به هر که بخواهند
می‌فروشند و آیا این عذر بدتر از گناه نیست؟ آخر این دم
خروس را ببینیم یا کمک‌های شیر و خورشید سرخ را به
آوارگان اردن که از حدود یک عوام‌فریبی در داغ‌ترین شرایط
سیاسی فراتر نمی‌رود!^۲

جلال نه تنها هیئت حاکمه را در معاونت جنایت اشغالگران محکوم نمود بلکه
رژیم شاه را به دلیل اینکه فضای مطبوعاتی را محدود کرده تا روشنفکر ایرانی،
قلب حقایق کند و دنباله‌رو غربیان باشد، محکوم می‌کند. وی خطاب به دوست
فرنگ‌نشسته خود بیان می‌دارد که:

عجب این است که وجدان روشنفکر مملکت ایران را اینها
[سرمایه‌داران یهودی غربی] می‌سازند. من این روزها از فارسی
دانستن خودم بیزارم. در سراسر مطبوعات فارسی، جز یک
مقاله در مجله سپید و سیاه هیچ چیز دیگری ندیدم که بشود
گفت آن را یک ایرانی نوشته... دیده‌ام سانسور با مطبوعات
فارسی چه می‌کند و می‌داند چیزی درست و حسابی در این
باب نمی‌دانی. چون دیده‌ام که مطبوعات فارسی این مدت انگار
اصلاً در تل‌آویو چاپ شده است.^۳

وی با تاختن به برخی از روشنفکران نمایان ایرانی که با قلب تاریخ، ایرانیان را
حامی یهودیان با توجه به وقایع تاریخی گذشته می‌دانند، می‌گوید:

اگر وجدان روشنفکر اروپایی ناراحت است که چرا به آن
یهودکشی‌ها رضایت داده روشنفکر ایرانی چه می‌گوید که

۱. جلال آل‌احمد، اسراییل؛ عامل امپریالیسم، همان، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱۴-۱۵.



جنایت‌های رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی نه تنها ماهیت دروغین سوسیالیسم خاورمیانه‌ای این رژیم را در اندیشه‌های جلال برملا می‌سازد بلکه ماهیت دروغین ادعاهای غرب را در دفاع از حقوق بشر و آزادی نیز روشن می‌کند

«استر» ملکه‌اش بود و «مردخای» وزیر شاه هخامنشی‌اش! و دانیال نبی امامزاده‌اش؟ وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت ایران در تانک و هواپیمایی می‌سوزد که برادران عرب و مسلمانان را می‌کشد. وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت سعودی و کویت در تانک‌ها و هلی‌کوپترهایی می‌سوزد که ملت فقیر ویتنام را به توپ بسته‌اند. چه کسی گفته است که وجدان روشنفکر ایرانی را باید مطبوعات فرنگ بسازند؟ و مالیخولیاهای روچیلد و لانزمن؟^۱

جلال در این مقاله با حمایت از برخی کشورهای عربی به برخی دیگر از کشورهای عربی دست‌نشانده می‌تازد و بیان می‌دارد:

صهیونیسم همان اندازه خطرناک است که حکومت‌های دست‌نشانده عربی... و من از این ناصر چنان کلافهام که نگو... تو که با ملک حسین! و امیر سعودی می‌خواهی به چنین جنگی بروی آیا نمی‌دانی که کور خوانده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که به امید حکومت‌های کویت و قطر به سر هیچ چشمه‌ای نمی‌توان رسید... و مصر و الجزایر و سوریه باید سرنوشت خوشان را از حکومت‌های نفتی عرب جدا کنند.^۲

جلال کشورهای عربی را به اتحاد در مقابل اسرائیل دعوت می‌کند و اعراب را محکوم می‌کند که در جنگ با اسرائیل چرا متحد نیستند و باید در مقابل اسرائیل قوی بود:

درست است که فرق میان اسرائیل و اعراب فرق میان قرن بیستم و ماقبل تاریخ است؛ اسرائیلی از اروپا یا امریکا مهاجرت کرده، مرد تکنیک این قرن است و عرب خاورمیانه‌ای همان مرد اهرام‌ساز «ایدول» پرست... اما چه کسی مرد عرب را در دوره

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۲۵.

اهرام‌سازی نگه داشته؟ جز استعمار؟ و جز کمپانی؟ و جز اعوان
و انصارش؟^۱

لذا وی عقب‌ماندگی اعراب را نتیجه استعمار دانسته و اتحاد را تنها راه رهایی
و آزادی در مقابل آن معرفی می‌کند.

نتیجه‌گیری

رژیم شاه برای اینکه مردم از باورهای اسلامی خود دور گردند، حاضر بود هر
مکتبی در ایران رشد کند به غیر از مکتب اسلام. در چنین شرایطی حزب توده در
ایران ریشه دوانید و باورهای سوسیالیستی در ایران جان گرفت؛ چنانکه باورهای
بسیاری از روشنفکران از ناحیه استعمارگران شرق و غرب تغذیه می‌گردید. جلال
آل‌احمد یکی از روشنفکران آن دوره بود که به این ورطه کشیده شد و در دورانی
که هنوز تجربه کافی و درک درستی از هویت نداشت، عضو جامعه سوسیالیست‌ها
گردید. با قدرت یافتن استالین و تزریق افکار او به سوسیالیسم، اعضای جوامع
سوسیالیستی به جایگزین نمودن سیستم «کلخوز» ترغیب شدند. همچنین با
توجه به روابط حسنه شاه و اسرائیل، نشریات اسرائیلی به راحتی وارد ایران می‌شد.
بدین ترتیب روشنفکرانی از جمله آل‌احمد، سیستم دهقانی اسرائیل را (کیبوتص)
مورد مطالعه قرار دادند و از آن پس، اسرائیل در چشم سوسیالیست‌های ایران که
جلال عضوی از آن بود، بهشت برین متصور گردید.

آل‌احمد در ابتدا آن‌چنان شیفته سیستم نادیده سوسیالیست‌نمای اسرائیل
شده بود که جنایات صهیونیست‌ها و آواره شدن مردم مظلوم فلسطین را ندید
و تنها به سیستم کیبوتص فکر می‌کرد. او با وجودی که به انگیزه‌های تأسیس
رژیم صهیونیستی در خاورمیانه واقف بود ولی به دلیل تمایلات ایدئولوژیک و
همچنین شرایط عرب‌ستیزی‌ای که منورالفکران عصر پهلوی در ایران به راه
انداخته بودند و نیز به دلیل نفرتی که از غرب و غربزدگی داشت، تصور می‌کرد
اسرائیل در کنار ژاپن نقطه عزیمت تجدد شرقی بر مبنای ایدئولوژی‌های بومی
غیر غربی است. با چنین باورهایی، برای دیدن سوسیالیسم آرمانی خود سفری به
اسرائیل نمود. در این بازدید اتوپیای سوسیالیستی جلال مورد تردید قرار می‌گیرد





آل احمد در ابتدا آن چنان شیفته سیستم نادیده سوسیالیست‌نمای اسرائیل شده بود که جنایات صهیونیست‌ها و آواره شدن مردم مظلوم فلسطین را ندید و تنها به سیستم کیوتص فکر می‌کرد

و القائنات آرمان‌شهری که جلال در ابتدا برای خود از اسرائیل و مزارع اشتراکی (کیوتص) و سوسیالیسم خاورمیانه‌ای ساخته بود، فرو می‌پاشد. سال‌های بعد برای آل احمد، سال‌های هجرت از غرب و شرق و بازگشت به خویشتن و هویت ایرانی - اسلامی است. وی با غور بیشتر در ماهیت اشغالگری اسرائیل به نتایجی دست یافت که نه تنها تا پایان عمرش تغییر نیافت بلکه در راستای شناخت و ترویج ماهیت اشغالگری رژیم صهیونیستی اقدام نمود.

داستان جلال آل احمد داستان سرگشتگی و گمگشتگی نشانه‌ها در جریان روشنفکری ایران در دوره معاصر است؛ گسست از خود و گم شدن در اتوپیاهای ساخته ذهن روشنفکران غربی و تقلید بی‌چون و چرا از این ایدئولوژی‌ها و اتوپیاها و تجویز جاهلان‌ه آنها برای جامعه‌ای مثل ایران که تار و پود اندیشه‌های این جامعه با مذهب آمیخته است. سرگشتگی، سرنوشت همه کسانی است که در طوفان مهیب ایدئولوژی‌ها و اتوپیاهای دوران مدرن و پسامدرن نشانه‌های خود را گم می‌کنند و به صخره‌های تردید، تقلید، خودباختگی و به قول جلال غربزدگی می‌خورند و در برزخی از خدمت و خیانت روشنفکری گرفتار می‌آیند.